

بررسی طرح نظام منطقه ای اسرائیل

سیدمهدی بخارایی زاده*

۱۱۷

چکیده

منطقه خاورمیانه برای نیل به آینده ای روشن نیاز جدی به حاکم شدن آرامش دارد. در این زمینه رفع مناقشه اعراب-اسرائیل مرحله نخست این حرکت می باشد که پیش شرط آن حل منازعه فلسطین-اسرائیل است. در راستای تحقق این امر، شیمون پرز، طرح نظام منطقه ای اسرائیل را ترسیم کرده است. او هدف از پروژه نظام منطقه ای اسرائیل را ایجاد مجموعه ای منطقه ای از ملت‌ها که بازار مشترک و هیأت‌های مرکزی منتخب دارند که مطابق نمونه مجموعه اروپایی تشکیل می شوند، می داند. به جهت پیروی این طرح از نمونه اروپایی، در واقع جهت گیری اصلی این پروژه انتقال درگیری از صحنه نظامی به صحنه اقتصادی است. بر این اساس، کار ویژه اصلی طرح نظام منطقه ای فراهم نمودن شرایط ادغام در نظام سرمایه داری جهانی است. صلح و همکاری اقتصادی پایه های نهایی چنین طرحی را تشکیل می دهند که اسرائیل نقش محوری در آن ایفا خواهد کرد.

کلید واژگان: نظام منطقه ای اسرائیل، خاورمیانه جدید، منازعه اعراب اسرائیل، همکاریهای اقتصادی، مرزهای باز.

* دکتر سیدمهدی بخارایی زاده، مدرس علوم سیاسی در دانشگاه است. فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی-آمریکاشناسی، سال نهم، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۶، صص ۱۴۷-۱۱۷.

پیمان صلح مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ امکانات گشودن افق‌های رابطه «عادی سازی» کامل در داخل اسرائیل را نه تنها با مصر، بلکه با شماری از کشورهای عربی هم به وجود آورد. فضای سیاسی ای که پیمان کمپ دیوید در داخل اسرائیل به جای گذاشت، زمینه پیدایش توجه نمادی، آکادمیک و رهبری سیاسی اسرائیل به جستجوی شکلها و چارچوب همکاری اقتصادی بین اسرائیل و دولتهای عربی را شکل بخشید و نظریه ای (بر گرفته از تجربه اروپای باختری) میان محافل جاسوسی اسرائیل و محافل بوروکراسی حزب کارگر و گروهی از تکنوکراتها مطرح شد.^۱ مفاد این نظریه که حدوداً در چارچوب تئوری «وابستگی متقابل» طرح ریزی شده است چنین است: به میزانی که روابط «همکاری اقتصادی» (حتی قبل از سازش سیاسی) بیشتر شود، صلح پایدارتر می گردد و جنگ به فرایندی غیر قابل تصور تبدیل می شود.^۲

بر این اساس توجه اسرائیل در طول دهه هشتاد به طرح ریزی همکاری اقتصادی اسرائیلی-عربی معطوف شد و نهادهای تخصصی اسرائیل، دهها پژوهش را که به طرحهای فعالیت مختلف اسرائیل-عربی می پرداخت، انجام دادند. اما این طرحها بدون نظم مشخص یا چارچوب جامع، خارج از نظریه (همکاری اقتصادی موجب تقویت صلح می شود)، باقی ماند تا این که جناحی از رهبری حزب کارگر اسرائیل به تدوین برنامه «فرایند صلح و همکاری اقتصادی» در قالب پروژه بنای نظام منطقه ای جدید اقدام نمود. بالاترین مقامی که به تبیین این پروژه پرداخت و مسئولیت نظارت و ترویج آن را بر عهده داشت، وزیر خارجه اسرائیل، شیمون پرز و معاونش یوسی بیلین بود. پرز، طرح ایجاد نظام منطقه ای را در کتابش با نام «خاورمیانه جدید» در پاییز ۱۹۹۳ شرح داد. معاون او نیز در اواخر همان سال جزوه ای به نام «رویای خاورمیانه» منتشر نمود و در آن، طرح پرز را رسماً تأیید کرد و آن را به مثابه راهبرد سیاست اسرائیل درباره روابط منطقه ای در مذاکرات چند جانبه منشعب از کنفرانس مادرید مطرح نمود.^۳ برای شناخت ابعاد این طرح، پژوهش پیش روی در راستای پاسخگویی به پرسشهای کلیدی زیر طرح ریزی می شود:

۱. طرح نظام منطقه ای اسرائیل چیست؟

۲. تحولات زمینه ساز پیدایش، ماهیت طرح، مکانیزم و اهداف آن کدامند؟

۳. ارتباط دو عنصر «صلح» و «همکاری اقتصادی» در ایدئولوژی پشتیبان چارچوب این

طرح چیست؟

۴. علل توجه به موضوع «سازش» (فرایند صلح) خارج از چارچوب گفت و گو و تدابیر

متکی بر نیروهای نظامی با چشم انداز جدید اقتصادی کدامند؟

۵. اسرائیل چه نقشی را در پروسه اجرایی و نهایی این طرح برای خود متصور است؟

۶. مکانیزم طرح نظام منطقه ای اسرائیل در تغییر ساختار اقتصادی منطقه چیست؟

۷. رویرد اقتصادی این طرح در چارچوب کلی نظام سرمایه داری جهانی چیست؟

و در کل هدف نوشته حاضر بررسی ابعاد مختلف طرح سیاسی- اقتصادی نظام

منطقه ای اسرائیل، که پیش درآمد نگاه کنونی این کشور به فرایند صلح نیز محسوب شده و

عناصری از آن در چارچوب طرح «خاورمیانه بزرگ» تعریف و تعقیب می شود، است. در این

راستا در بخش پایانی طرح «خاورمیانه جدید» شیمون پرز به طور خاص مورد بررسی و ارزیابی

قرار خواهد گرفت.

تحولات زمینه ساز پیدایش طرح نظام منطقه ای اسرائیل

علل، حوادث و متغیرهای متعددی دست به دست هم دادند تا در درون اسرائیل

گرایشهای سیاسی مستعدی برای برخورد با موضوع «سازش» خارج از گفت و گو و تدابیر

متکی بر روابط نیروهای نظامی، به وجود آید. بارزترین این عوامل، حوادث و متغیرها

عبارتند از: جنگ ۱۹۷۳ و پیامدهای مستقیم آن (قطع درگیری مصر- اسرائیل و درگیری

سوریه- اسرائیل در سال ۱۹۷۴ و سپس جداسازی نیروهای مصر- اسرائیل در سال

۱۹۷۵)؛ پیامدهای سیاسی قبل از آن در جنگ ۱۹۶۷ (تصمیمهای سران عرب در خارطوم،

جنگ فرسایشی و...)؛ سیاست «پلهای باز» که اسرائیل بعد از جنگ ۱۹۶۷ به مرحله اجرا در

آورد؛ پذیرش برنامه های سیاسی مرحله ای و مقطعی گسترش سازمان آزادی بخش

فلسطین که از شعار ایجاد دولت سکولار-دموکرات بر تمام سرزمین فلسطین به نفع ایجاد دولت فلسطینی در بخشی از خاک فلسطین دست برداشت؛ شکست «اتحادیه جمهوریهای عربی» (مصر، لیبی، سوریه و سودان) که در سال ۱۹۷۱ اعلام شد؛ شعله ور شدن جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ و ورود نیروهای سوری به لبنان در سال ۱۹۷۶؛ دیدار سادات از قدس اشغالی در سال ۱۹۷۷؛ امضای پیمان کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ و پیمان صلح مصر-اسرائیل در سال ۱۹۷۹ و سرنگونی نظام شاهنشاهی در ایران در سال ۱۹۷۹.

این متغیرها آن جریان را در درون نظام سیاسی اسرائیل که اعتقاد داشت تنها تکیه بر برتری نیروی نظامی اهداف اسرائیل را در تبدیل شدن به نیروی منطقه ای که نقش و حضوری قانونی در منطقه داشته باشد برآورده نمی سازد، تشویق می کرد. این جریان کم کم به این نتیجه رسید که اسرائیل باید خود را برای اوضاع و شرایطی آماده سازد که زمینه را برای امضای پیمانهای «صلح» با دولتهای عربی مهیا کند به طوری که برتری نظامی آن کاهش نیابد و «ادغام آن» را در منطقه، طبق شرایطی که پیشرفت اقتصادی آن را موجب می شود، پیشرفتی مبتنی بر برتری تکنیکی و علمی و رابطه آشکار با غرب، تضمین کند. تحولاتی که به دنبال امضای پیمان کمپ دیوید رخ داد زمینه را برای استمرار رشد این جریان در درون جامعه سیاسی اسرائیل آماده نمود.^۴

مهمترین آن تحولات عبارتند از: نابودی تأسیسات هسته ای عراق توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۱؛ ادامه حملات نظامی اسرائیل به اردوگاههای فلسطینی و مواضع نیروهای مقاومت لبنان با حمله نظامی اسرائیل به لبنان و محاصره بیروت و در هم کوبیدن آن در سال ۱۹۸۲ بدون هیچ گونه عکس العملی موثر از جانب اعراب؛ تأثیرات حمله به لبنان (از جمله کشتار صبرا و شتیلا و هزینه نسبتاً بالای مادی و انسانی حمله) در درون اسرائیل؛ خروج سازمان آزادی بخش فلسطین از لبنان، پراکندگی آن، رشد فزاینده تضعیف آن و ایجاد جایگزینهایی برای آن از یک سو و تشدید بحران ساختاری و سیاسی ساف از سوی دیگر؛ ناتوانی «جبهه پایداری» عرب- که برای محدود کردن پیمان کمپ دیوید و نتایج آن

تشکیل شد. از اتخاذ همزمان یک موضع راهبردی مقابله کننده کارساز و جدی و متعاقباً متلاشی شدن آن؛ شکست پیمان وحدت سوریه-عراق در تحقق هر یک از اهداف طرح شده؛ صدور بیانیه های کنفرانس سران عرب در فاس در سال ۱۹۸۲ و اعتراف ضمنی آن به وجود کشوری به نام اسراییل و رها کردن راهبرد نظامی به منزله ابزاری برای آزادی سرزمینهای عربی و فلسطین اشغالی از سال ۱۹۶۷؛ انحلال پیمان ۱۷/می سال ۱۹۸۳ در لبنان زیر گامهای نیروهای مقاومت و مخالف در دو سطح داخلی و عربی؛ عدول از «همبستگی» رسمی عربی درباره مسئله فلسطین در شکل و محتوا؛ آغاز سلسله جنگهایی علیه اردوگاههای فلسطینی در لبنان (۶-۱۹۸۵) بعد از درگیریهای داخلی به دنبال شکاف در جنبش فتح (۱۹۸۳) که درآمدی بود برای ایجاد شکاف مهمی در درون سازمان آزادی بخش فلسطین در پایتخت تونس در سال ۱۹۸۵ و حمله آمریکا به پایتخت لیبی در سال ۱۹۸۶؛ کاهش نقش موسسات اتحادیه کشورهای عربی و قرار گرفتن آنها تحت تأثیر سلطه و نفوذ پایتختهای عربی ای که بیشتر زیر فشار آمریکا بودند؛ افزایش شکاف توزیع ثروت و درآمد در داخل کشورهای عربی؛ ناتوانی آشکار نظام منطقه ای عربی در گام برداشتن به سوی پیشرفت اقتصادی و به طور کلی شکست آن در توسعه نیروی انسانی و مخصوصاً توانمندیهای علمی، تکنیکی، فرهنگی و سازماندهی؛ ادامه ضعف و کاهش نقش نیروهای دموکراتیک و سکولاری که حاصل پروژه اجتماعی هستند که به بررسی مشکلات جامعه می پردازند و منافع آنها را تأمین می کنند و مشارکت جمعی در رأس امور آنهاست؛ ادامه جنگ عراق با ایران در یک دهه که نتیجه آن به هدر رفتن امکانات، توانمندیها و منابع مادی و انسانی فراوان بوده است؛ بازگشت تدریجی مصر به ایفای نقش سیاسی در میان کشورهای عربی بعد از لغو اقدامات منزوی کننده عربی؛ شکست «شورای همکاری عرب» که در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد و پیوستن مصر، عراق، اردن و یمن و شکست بسیاری از تلاشها برای دموکراتیک کردن نظامهای سیاسی عرب.^۵

این رخدادها نهایتاً منجر به اوج گیری تر «فایده های صلح قابل شمارش نیست» و

می‌تواند قدرت اسرائیل را گسترش دهد و آن را قادر به کسب موقعیت سیاسی اقتصادی و حتی راهبردی سازد، شد و علل عمده‌ای که مطرح گردید این بود: برتری تکنولوژیک اسرائیل، عقب ماندگی دنیای عرب و برخوردار نبودنش از یک اقتصاد حقیقی و برخورداری دنیای عرب از معادن و منابع طبیعی و مواد خامی که اسرائیل به آنها نیازمند است.^۶

اما برتری نسبی نیروهای سیاسی، اجتماعی اسرائیل، که آماده گفت و گو با کشورهای عربی بر اساس نزدیکی با اصل «زمین در برابر صلح» و دو بیانیه شورای امنیت به شماره های ۲۴۲، ۳۳۸ می‌باشد با چالشهای عمده‌ای در طول سالهای ۱۹۹۲-۱۹۸۷ روبه‌رو بوده است. این دوران شاهد شعله‌ور شدن آتش انتفاضه فلسطینیان در دسامبر ۱۹۸۷ با تمام انعکاسهای آن در درون جامعه اسرائیل از جمله گسترش آگاهی در محافل رهبری و کادر مرکزی احزاب اسرائیل از مسئله محدودیت به کارگیری برتری نظامی در فرو نشانیدن یک جنبش خود جوش مردمی بوده است. این مسئله به علاوه واکنشهای سیاسی‌ای که دو بخش عربی و بین‌المللی را فرا گرفت، بود. مثل: قطع ارتباط اردن با کرانه باختری؛ بازگشت نسبی جایگاه و نقش دیپلماتیک و سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین؛ صدور بیانیه‌های دور نوزدهم مجلس ملی فلسطین در نوامبر ۱۹۸۸، دوره‌ای که عملاً پروژه «دو دولت برای دو ملت» پذیرفته شد؛ اعاده اعتبار مردم فلسطین به مثابه یک مسئله آزادی بخش ملی.

این دوره شاهد فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با تمام بازتابهای آن در منطقه به همراه ایجاد موج جدیدی از مهاجرت یهودیان به اسرائیل و مناطق فلسطین اشغالی بوده است. چنان که شاهد به پایان رسیدن مرحله جنگ سرد و آغاز واکنشها و اقداماتی تازه در اوضاع بین‌المللی که بارزترین آن، تلاشهایی در راه حل نزاعهای منطقه‌ای طبق اصولی که دیدگاه و منافع آمریکا و هم‌پیمانان اصلی آن تعیین می‌کنند، بوده است. در همین راستا و بعد از پایان یافتن جنگ ایران و عراق، بحران و جنگ دوم خلیج فارس رخ داد که آمریکا، رهبری متحدان غربی را (با مشارکت شماری از کشورهای

عربی-اسلامی) علیه عراق به دنبال حمله این کشور به کویت در تابستان ۱۹۹۰، به عهده گرفت. حوادث و نتایج آن جنگ از یک طرف اختلال تازه ای در موازنه نیروهای منطقه به نفع اسرائیل ایجاد کرد و از طرفی، انتفاضه مردم فلسطین عملاً و در عرصه واقعیت سستی مبنایی که بر امنیت مبتنی بر حفظ عمق راهبرد جغرافیایی تکیه دارد را آشکار کرد و از سوی دیگر، به گسترش نفوذ سیاسی آمریکا در منطقه منجر گردید. در زمینه این تغییرات می توان به تحریکات سریع آمریکا در پایان جنگ خلیج فارس برای تشکیل کنفرانس صلح در خاورمیانه و توانایی (در فاصله زمانی کمتر از چند ماه) تشکیل جلسه گشایش کنفرانس مادرید در پایان اکتبر ۱۹۹۱ و امضای توافق نامه ای میان اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین در باره حکومت خودگردان در مرحله انتقالی و به رسمیت شناختن متقابل یکدیگر در سپتامبر ۱۹۹۴ و امضای توافقنامه صلح میان اسرائیل و اردن در اکتبر ۱۹۹۴ نظر نمود.^۷

ماهیت طرح منطقه ای اسرائیل

پروژه «خاورمیانه جدید» تنها به ایجاد «بازار خاورمیانه» محدود نمی شود، بلکه با تعریف رایج اسرائیلی آن پروژه ای برای تأسیس نظام منطقه ای جدید می باشد؛ پروژه ای که هدف نهایی آن- بنا به تعبیر پرز- «ایجاد مجموعه ای» منطقه ای از ملتهاست که دارای بازار مشترک و هیأت‌های مرکزی منتخب می باشند که طبق نمونه مجموعه اروپایی تشکیل می شوند. این پروژه، متضمن ایجاد نظام امنیتی منطقه ای است که مسئولیت «تثبیت نظام سیاسی نوین در منطقه را در زمینه ای دشوار» بر عهده دارد. این پروژه اسرائیلی بر مراحل زمانی و سیاسی تشکیلاتی مبتنی است. به عنوان مثال، پرز اجرای فرایند سازش اعراب- اسرائیل را در دو مرحله مطرح می کند:

الف. مرحله نخست با عقد پیمانهای دو جانبه صلح (بین اسرائیل و همه دولتهای عربی به طور جداگانه) از طریق مذاکرات دو جانبه پایان می یابد.

ب. مرحله بعد، اساساً با عادی سازی روابط اسرائیل- اعراب از طریق مذاکرات چند

جانبه پایان می پذیرد. جریان عادی سازی در پروژه اسرائیل به اعتبار این که یک شرط ضروری برای بنای یک نظام منطقه ای جدید است، وارد عمل می شود. در ادامه، پروژه بر تأسیس اقتصاد منطقه ای با گذار از سه مرحله زیر مبتنی است:

۱. ایجاد پروژه های همکاری مشترک دو جانبه و چند جانبه؛

۲. همکاری نهادهای بین المللی در محقق ساختن پروژه هایی که سرمایه کلان را

می طلبد؛

۳. طراحی یک سیاست اقتصادی برای مجموعه منطقه ای خاورمیانه که با ایجاد و

تکامل نهادهای رسمی منطقه ای همراه است.

اینکه پروژه منطقه ای اسرائیل به خاورمیانه به مثابه نظام سیاسی-امنیتی متکامل می نگرد، ضرورتاً به معنای نادیده گرفتن بعد اقتصادی پروژه نیست. چه دیدگاه مذکور اهمیت زیادی به فرایند بازسازی خاورمیانه به منزله یک واحد اقتصادی، از گذر ایجاد «تغییرات بنیادی» در امور اقتصادی آن، با هر آنچه که ایجاد پروژه های مشترک می طلبد و بنای تأسیسات انرژی و تصفیه آب، تأسیس زیربنای ارتباطات، پیشرفت کشاورزی، صنعت و جهانگردی و بازگشایی مرزها و تشویق به رقابت می دهد. از جمله موارد مؤکد: بازبانی «صلح» نه به اعتبار اینکه تنها حد فاصلی است میان مرحله سیاسی بلکه به اعتبار اینکه حد فاصل دو مرحله اقتصادی هم می باشد. بنابراین، دخالت «ایدئولوژی» برقراری یک «صلح» سیاسی در پوشش یک «رفاه» اقتصادی احتمالی امکان پذیر است.^۸

البته شایان ذکر است که حزب لیکود به دلایلی که به برنامه های سیاسی و ایدئولوژیکی صهیونیستی راستگرای افراطی آن مربوط می شود و اولویت را به ملاحظات اسکان مهاجران و تسلط بر سرزمین فلسطین می دهد، از دیگر احزاب اسرائیل، شور و علاقه کمتری به مقوله صلح برای کسب پیشرفت و شکوفایی اقتصادی نشان می دهد؛ به رغم اینکه این حزب مسئولیت امضای پیمان صلح با مصر را بر عهده داشت، به گونه ای که بعد از پیمان کمپ دیوید به دنبال موفقیت اسرائیل در بی طرف ساختن مصر و اخراج آن از حوزه درگیری

اعراب - اسرائیل و به دنبال آن سنگین کردن کفه های قدرت منطقه ای به نفع خود، لیکود جنگ و تجاوزات خود را به چند طرف عربی مثل سازمان آزادی بخش فلسطین، لبنان، سوریه، عراق و تونس افزایش داد. چنان که هدف لیکود از شرکت در مذاکرات اعراب - اسرائیل که در پاییز ۱۹۹۱ در مادرید گشایش یافت - همان گونه که نخست وزیر سابق اسرائیل - اسحاق شامیر - بعد از شکست حزبش در انتخابات سال ۱۹۹۲ مجلس اسرائیل را افشا کرد - خنثی کردن سازش سیاسی بر مبنای اصل «زمین در برابر صلح» و دو مصوبه شورای امنیت به شمار ۲۴۲ و ۳۳۸ و به دست آوردن فرصتی مناسب برای ایجاد حوادثی جدید در منطقه بود تا ساختار جغرافیایی و جمعیت مناطق اشغالی را تغییر دهد و این، همان محتوای شعار «صلح در برابر صلح» است که لیکود در برابر شعار «زمین در برابر صلح» مطرح ساخته است. در دهه ۹۰ لیکود از عرصه تصمیم گیری به حاشیه رفت اما بازگشت این حزب به قدرت در آستانه هزاره جدید (به رغم پیگیری اهداف گذشته) با عدم توفیق سیاستهایش خصوصاً در مقابله با انتفاضه دوم مردم فلسطین، سران حزب را ظاهراً به سمت پذیرش تعدیلهای بسیاری تا حدی همسو با برنامه های طرح نظام منطقه ای تکنوکراتها و سران حزب کارگر سوق داده است، گو اینکه خوش بینی مفرط این طرح نیز تا حدودی، برنامه ریزی و اجرای آن را با تردید مواجه کرده است.

اهداف طرح نظام منطقه ای اسرائیل

با دقت در پروژه های منطقه ای اسرائیل، مشخص می شود که محرک اصلی آن تحقق بخشیدن به ادغام نا همگون اسرائیل در منطقه، از طریق شماری از مکانیسمهایی است که در خدمت اهداف زیر هستند:

۱. تبدیل اسرائیل به یک مرکز اصلی از مراکز مؤسسات زیربنایی منطقه ای در خاور عربی.
۲. فراهم کردن امکان دستیابی اسرائیل به انرژی با کمترین هزینه ممکن.
۳. بهبود سازی موقعیت اقتصادی اسرائیل از حیث بین المللی.

پروژه اسراییل مکانیزم ایجاد نظام منطقه ای نوین را از کانالهای زیر تعیین می کند:

۱. انعقاد پیمانهای دو جانبه میان اسراییل و دولتهای عربی همسایه از یک طرف و پیمانهای چند جانبه از طرف دیگر؛ پیمانهای دو جانبه روابط اسراییل با هر یک از دولتهای عربی را در زمینه های اقتصادی، بازرگانی و امنیتی - نظامی علاوه بر دو حوزه دیپلماسی و سیاسی و اقدامات سازماندهی، اداری، فنی و نظامی مشترک مترتب بر آن، تعیین می کند.

۲. در مرحله نخست، تمرکز بر تأسیس محور سه گانه که به تدریج ساختار تشکیلات سیاسی، اقتصادی و امنیتی به خود می گیرد (یکی از اشکال کنفدراسیون) که شامل اسراییل، اردن و دولت فلسطین می شود و بعدها تدریجاً با تشکیلات گسترده تری شامل سوریه و لبنان هم خواهد شد.

۳. عادی سازی روابط اقتصادی (به اضافه سیاسی و دیپلماسی) با دیگر کشورهای دنیای عرب طبق مکانیزمهای بازار سرمایه داری یعنی بدون شرط روابط اقتصادی ممتاز چنان که رابطه با دولت فلسطین و اردن یا با سوریه و لبنان، البته با عدم غفلت از ملاحظات امنیتی چنین است. پیداست که شرط ایجاد روابط اقتصادی ممتاز با دولتهای عربی همسایه، باید با تعریف اسراییل از امنیت ملی خود و نیاز آن به تولید منافع مشترک مرتبط باشد، منافی که امکان شروع جنگها و درگیریها یا عملیات نظامی جدید را نفی یا به کمترین اندازه کاهش دهد، همچون اقدامات آبی مشترک، کارهای زیربنایی مشترک، پروژه های اقتصادی مشترک، مبادله تجاری آزاد و نیز تشکیل هیاتهای مشترک در زمینه های تخصصی.^۹

طرح پرز برای نظام منطقه ای جدید در خاور میانه

۱. ملاحظات اساسی در طرح نظام منطقه ای جدید شیمون پرز

کتاب «خاور میانه جدید»، نخستین فرصتی نیست که در آن پرز دیدگاه خود را درباره آینده منطقه و موقعیت اسراییل در آن مطرح می کند؛ وی در گذشته نیز، ساختارهای اولیه ای را برای دیدگاههایی از این دست در مناسبتهای مختلف مطرح نمود، اما - دست کم در حوزه

افکار عمومی - همچنان افکارش بسیار کوتاه و بسته باقی ماند.^{۱۰} چنان که آن دیدگاهها بدون شفاف ساختن ابعاد و شرایط «هموار سازی» و رودشان به منطقه، بیشتر مربوط به حوزه توسعه داخلی و مشکلات آن در اسرائیل بر خلاف بخش عمده کتاب جدید وی، باقی ماند.^{۱۱}

بیشترین افتخار در فراهم نمودن اصول کتاب مذکور، به فعالیت پژوهشی گسترده و چندجانبه (نظری و علمی) بر می گردد که در دانشگاهها و آموزشکده های اسرائیل، اندکی بعد از پیمان کمپ دیوید آغاز گشت. مثلاً در سال ۱۹۸۳ سه تن از اعضای فرهنگستان اسرائیل، پژوهشی را تحت عنوان «مسایل اقتصادی صلح» منتشر کرده بودند که از زاویه مسایل اقتصادی با استناد به واقعیت روابط اسرائیل با مصر (دقیقاً پیمان بازرگانی امضا شده میان مصر و اسرائیل در مه ۱۹۸۰) و به کارگیری «ابزار اقتصادی، سیاستهای اقتصادی و معاملات اقتصادی، برای حمایت و تثبیت صلح» به آن نگریسته اند. پژوهش مذکور، این چنین خلاصه شده: «از دیدگاه اسرائیل، معاملات اقتصادی، مثل بازرگانی و سرمایه گذاری و فعالیت انسان و کالا و خدمات، محتوای ملموس صلح را تشکیل می دهد. چون بدون آن فعالیتها و جنب و جوشها، صلحی ضعیف و ناپایدار، که به آرامی در هم می شکند، باقی می ماند.» در آن خلاصه به این مقوله استناد شد که «صلح» - در سایه وضع موجود در منطقه - از کانال انتقال از «شیوه تهدید» به «شیوه همکاری»، یا از شیوه «توازن وحشت» به «توازن رشد»، شکل می یابد. با این که پژوهش مزبور، به برتری نظم اخیر، به مثابه بیانی از صلح مطلوب اقرار دارد، تلقی چنین است که اجرای آن در منطقه، به خاطر این که «بستگی به وجود درجه بالایی از اعتماد بین طرفهای دیگر و تأسیس بسیاری از نهادهای قابل قبول از سوی آنان و توانمندی در تدوین قوانین و تعیین قیمتها و حل اختلافات به نحو پسندیده دارد، دشوار است.» بنابراین، این پژوهش، نظم نخستین را انتخاب می کند؛ یعنی مفهوم صلح به مثابه فرایندی برای برقراری «روش همکاری»، به جای «شیوه تهدید». اما کتاب پرز، که بعد از ده سال از انتشار پژوهش مذکور انتشار یافت، بدون تردید چنان که خواهیم دید مفهومی از صلح در منطقه را می پذیرد که بیانگر انتقال از حالت «توازن وحشت»، به حالت «توازن رشد» می باشد.^{۱۲} پرز هدف از پروژه منطقه ای خود را

چنین خلاصه می‌کند: «ایجاد مجموعه‌ای منطقه‌ای از ملت‌ها که بازار مشترک و هیأت‌های مرکزی منتخب دارند و مطابق نمونه مجموعه اروپایی تشکیل می‌شوند.»^{۱۳} وی نیاز به تأسیس حوزه جدید منطقه‌ای را با ملاحظات چهار تعلق اساسی، به شرح زیر، جایز می‌داند:

۱.۱. ثبات سیاسی

در نظر پرز، بنیادگرایی خطر جدی و تهدید کننده صلح منطقه و ثبات تمام کشورهای منطقه است و «عکس العمل سازمان یافته در برابر این خطر، به خاطر حفظ آزادی و صلح و استقرار سیاسی» را خواستار است. پیداست آنچه که پرز در پی آن است، «ساختار محلی سازمان یافته» (A systematized regional structure) می‌باشد، که «چارچوب جدیدی برای منطقه فراهم می‌آورد، چنان که موجب امکان پیشرفت اقتصادی و اجتماعی می‌گردد و به خاموش کردن آتش تعصب دینی و آرام کردن طوفان تند انقلاب» می‌پردازد.^{۱۴} پرز، تلاش خود برای جایگزینی به جای «خطر بنیادگرایی» اسلامی، «خطر کمونیسم» بعد از فروپاشی اش را پنهان نمی‌کند. این طرح وظیفه‌ای دوگانه دارد: بازبانی نیاز راهبردی به نقش اسرائیل در حمایت از منافع تهدید شده غربیان از جانب «بنیادگرایان»، از یک سو زمینه سازی ائتلاف با رژیم‌های عربی‌ای که از شورش‌های گسترده مردمی بیم دارند از سوی دیگر.

۲.۱. اقتصاد

پرز، در کتاب «خاورمیانه جدید» می‌گوید، بالا بردن سطح زندگی، شرط نخستین کاهش تنش‌جات بین کشورهای عربی است و در توضیح مطلب می‌گوید: «امروزه هیچ اقتصاد پیشرفته‌ای وجود ندارد که بتواند بدون کمک خارجی یا قرار نگرفتن در نظام فراگیر منطقه‌ای رشد کند». بر این باور است که: «تنها راه مقابله با بنیادگرایی، ایجاد سازمان همکاری منطقه‌ای برای بررسی مسایل فرا قومی است» و اضافه می‌کند: «تنها یک سازمان جامع برای ایجاد یک سیستم آبیاری مشترک - مبتنی بر پایه تکنولوژی پیشرفته - برای بیابان زدایی و

توانمند کردن دولتها در تولید غذای کافی و ایجاد فرصتهای شغلی برای شهروندان، موفق می‌باشد. چنان‌که «تنها تکیه بر یک رویکرد عملی با ویژگی منطقه‌ای امکان بهره‌برداری از امکانات جهانگردی و ارتباطات همگانی، در این منطقه ثروتمند از جهان، می‌تواند موجب رونق و شکوفایی منطقه گردد».^{۱۵}

۱. ۳. امنیت ملی

۱۲۹ | پرز، بر این باور است که جنگ ایران و عراق و جنگ خلیج فارس کهنگی مفاهیم سنتی راهبردی را به اثبات رساند و تعبیر «عمق راهبردی» با نزدیک شدن قرن بیست و یکم بی معنا می‌گردد «چون موشکهای دوربرد بالستیک و سلاحهای کشتار جمعی، جبهه داخلی را به خط مرزی تبدیل کرده است». از این سخنان چنین برداشت می‌شود که عصر موشکهای زمین به زمین و امکانات هسته‌ای ایجاد «نظام منطقه‌ای نظارت و کنترل، به عنوان تنها وسیله تضمین سطحی معقول از امنیت ملی» را ضروری کرده است. وی، همچنین اشاره می‌کند که «همکاری»، تنها وسیله ممکن برای کنترل و کاهش تسلیحات می‌گردد و برقراری همبستگی منطقه‌ای می‌تواند حدود و قدرت هسته‌ای را مشخص کند. اما پرز، در این موضع ثابت قدم نیست؛ و هنگامی که احساس می‌کند برتری نظامی اسرائیل با تهدید مواجه می‌شود، به سرعت عقب نشینی می‌کند. بنابراین، خودش در نقض سخنانش دچار تردید نمی‌شود؛ از این رو می‌بینیم که او در هنگام بررسی پروژه کنفدراسیون اردن-فلسطین، با تأکید بر ضرورت خلع سلاح کرانه باختری برای «تضمین عمق راهبردی اسرائیل» شتاب می‌ورزد. چنان‌که می‌بینیم در خلال مذاکرات اسرائیل-فلسطین برای اجرای مرحله دوم پیمان اسلو (یعنی عقب نشینی ارتش اسرائیل از مناطق مسکونی کرانه باختری)، بر اولویت «مسئله امنیت» در رابطه با اسرائیل و ضرورت ابقای «کنترل مرزها و نقاط عبور و مرور بین نوار غزه و مصر از یک سو و بین کرانه باختری و اردن از طرف دیگر، در حوزه مسئولیت اسرائیل»، پافشاری می‌ورزد. مشهور است که پرز، از طرفداران جریان‌ی است که امضای پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای توسط اسرائیل را رد می‌کند.^{۱۶}

۱. ۴. دموکراتیزه کردن

۱۳۰

شیمون پرز می گوید: «نیاز خاورمیانه به دموکراسی، همچون نیاز انسان به اکسیژن است. دموکراتیزه کردن، تنها ضامن آزادی فردی و مدنی نیست، بلکه همچنین حافظ صلحی است که به خاطر از بین بردن عوامل تشکیل دهنده آشوب بنیادگرایی در جریان است.» وی، اضافه می کند: «دموکراسی منطقه ای، یعنی تحول ابزار ارتباطی.» تلقی وی این است که پیروزی دموکراتیزه کردن بهترین وسیله تضمین صلح است، زیرا «دولتهای دموکراتیک با هم نمی جنگند.» دموکراسی، موجب «رشد و توسعه اقتصادی دراز مدت و مایه امنیت فردی و جمعی با هم» می باشد. پرز بیان می دارد که فرایند دموکراتیزه کردن اقدامی برای تغییر حکومت هم می باشد، چون نیاز به دموکراسی در خاورمیانه، به دلیل این که «حاکمان مستبد در خاورمیانه بیشتر از جاهای دیگر عالم است»، روشن می باشد. او تأکید می کند که این وضع، به اضافه وجود جنبش بنیادگرا «به عنوان جنبش مخالف دموکراسی، حتی وقتی که شعار دموکراسی سر می دهد»، ورود دموکراسی به منطقه را دچار مشکل می کند؛ پس راه حل، به نظر او در ایجاد «چارچوب منطقه ای، که دست کم می تواند تشبهای نظامی را کاهش دهد و در تشبیت روند دموکراسی مساعدت نماید»، نهفته است.^{۱۷}

۲. جهت گیری عمده طرح: انتقال درگیری از صحنه نظامی به صحنه اقتصادی

پروژه منطقه ای پرز- اگر در ایدئولوژی لیبرالیستی جدیدش و بافت تاریخی منطقه ای و جهانی ای که در آن طرح می شود، دقت کنیم- ادعای در دست داشتن نه تنها کلید صلح در منطقه، که کلید حل مشکلات دنیای عرب (حداقل کشورهای پیرامون اسرائیل) را هم در دست دارد. این پروژه چنین وانمود می کند که راه حل از کانال ایجاد نظام منطقه ای نوین، که بر پایه ترکیب جدید نظام منطقه ای عربی تأسیس می شود، می گذرد و به نظامی بدل می شود که اسرائیل، هر چند به صورت تدریجی و مرحله ای در آن نقش محوری را اشغال می کند. چنان که از بحران نظام عربی- همان طور که در نیمه اول دهه نود متجلی شد- و اوضاع

بین‌المللی بعد از فروپاشی شوروی شاهد آن است، برای انتقال نزاع به صحنه‌ای که بیشتر با اسرائیل تناسب داشته باشد، بهره می‌برد.

این، پروژه‌ای است که در بخشهایی از آن برای تکرار تجربه دهه پنجاه تلاش می‌شود. در آن زمان اسرائیل ساختن سلاح هسته‌ای، برای انتقال نزاع (به طور تدریجی) از عرصه سلاح سنتی - که تضمینی برای برتری دراز مدت و قطعی اسرائیل وجود نداشت - به عرصه تازه‌ای که اسرائیل در آن به برتری کیفی و دراز مدت نسبی دست یابد، شروع کرده بود. انتقال مرکز ثقل درگیری به صحنه‌ای که اسرائیل در آن از برتری «کیفی»، برخوردار است، یعنی صحنه اقتصادی که اسرائیل در این زمینه، از برتری تکنیکی و ساختاری زیربنایی (ارتباطات و خدمات مالی) بهره‌مند است را می‌توان هدف کنونی این کشور دانست. بنابراین، پروژه اسرائیلی، پروژه‌ای نیست که به «بازار خاورمیانه» به معنای اقتصادی آن محدود شود، بلکه اساساً پروژه‌ای برای نظام جدید منطقه‌ای است؛ یعنی پروژه‌ای راهبردی با اصول و ابعاد سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ایدئولوژیک است. پروژه‌ای که به منزله رویکردهای عام، از پشتیبانی بین‌المللی و منطقه‌ای گسترده (دست کم از برخی مراکز منطقه‌ای)، برخوردار است. اجرا یا عدم اجرای آن و نیز انتخابهای میانه، همه اینها به طور کلی، به موضع طرفهای عربی (رسمی یا مردمی) که اساساً طرحهای منطقه‌ای اسرائیل متوجه آنهاست، بستگی دارد. پس، بدون موافقت طرحهای عربی و همکاری آنها، در دو سطح رسمی و مردمی، و در سطح هر کشوری به صورت مستقل و نیز در سطح تمام کشورهای عربی، به منزله یک مجموعه متحد عربی، طرحهای اسرائیل خارج از فضای اجرای جدی قرار می‌گیرند.

۳. مراحل پروژه منطقه‌ای اسرائیل

پرز، طرحش را در دو مرحله مرتبط به هم مطرح می‌کند:

در مرحله نخست (انتقالی)، موضوع امنیت - به معنای «منع بروز جنگ و ایجاد نظام امن دو گانه» سلطه دارد. «خطوط جغرافیایی»، اعتبارات امنیتی را علاوه بر اعتبارات

جمعیت‌شناسی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی، منعکس می‌کند. پرز، این مطلب را از این جهت که نظمی بر پیمانهای با مصر و سوریه در نیمه دهه هفتاد حاکم است، توجیه می‌کند. تلقی او این است که «مسئله امنیت، همچنین بر طرح خودمختاری فلسطینی‌ها، که بر زمین مشخصی مبتنی نیست، بلکه بر جدولی زمانی مبتنی است»، منطبق است. به بیان دیگر، پیمان اسلو، شامل مکانیزم اجرا، به اندازه‌ای که متضمن مکانیزم مذاکرات است (مذاکراتی که طرف قوی‌تر در اداره آن حاکمیت داشته باشد)، نمی‌شود. هدف اصلی مرحله نخستین روند صلح «کاهش درگیری، تصفیه منابع دشمنی از طریق بنای اعتماد متقابل و آمادگی برای مدنظر قرار دادن آینده» تعیین می‌شود. به عقیده پرز، بین این مرحله و روند مذاکرات دو جانبه‌ای که کنفرانس صلح مادرید در خاورمیانه پایه‌گذاری کرد، ارتباط وجود دارد. مرحله دوم، به روند مذاکرات «چند جانبه» و موازی با مذاکرات «دو جانبه» مربوط می‌شود که هدفش «تأسیس نظامی پایدار از روابط حسن همجواری» می‌باشد که به «توسعه و رفاه و آسایش افراد و ملت‌ها و کل منطقه» کشیده می‌شود. یعنی مرحله نهایی، با «عادی‌سازی روابط، برقراری روابط اقتصادی، فرهنگی و تعیین مرزهای نهایی» تحقق می‌یابد.^{۱۸}

۴. مفهوم اقتصاد منطقه‌ای

تجربه وحدت اروپا، نمونه‌ای اصولی و عمده است که مبلغان «نظام منطقه‌ای نوین» از آن الگو می‌گیرند. پرز، کار در این زمینه را در سه مرحله یا «سه طبقه هر می» پیشنهاد می‌کند، چون «ملی‌گرایی به خاورمیانه دیر رسید» و در نتیجه، ممکن است ایجاد «مجموعه منطقه‌ای» خاورمیانه را با مشکل مواجه سازد.^{۱۹} مراحل سه‌گانه پیشنهادی، به قرار زیر است:

– در مرحله نخست، ایجاد پروژه‌های همکاری دو جانبه و چند جانبه، مثل مؤسسه پژوهشهای مشترک، که به بیابان‌زدایی و یا کارخانه‌های تعاونی برای شیرین کردن آب می‌پردازد. و تلقی پرز آن است که همکاری موجود بین اسرائیل و مصر در زمینه کشاورزی، الگوی مناسبی است.^{۲۰}

در مرحله دوم، مشارکت گروههای مالی بین‌المللی در اجرای پروژه‌هایی که سرمایه‌گذارهای کلانی می‌طلبند. این کار، نخست، با نظارت دولتهای ذینفع و دولتهایی که به این امور توجه دارند، صورت می‌گیرد. از پروژه‌های قابل طرح، می‌توان به: پروژه کانال دریای سرخ-بحرالمیت، تأسیس بندر مشترک اسرائیلی-اردنی-سعودی، توسعه انرژی برق آبی برای تولید برق و شیرین کردن آب، و توسعه سریع صنایع بحرالمیت، اشاره نمود.

- در مرحله سوم، وضع سیاست اقتصادی واحد برای مجموعه منطقه‌ای، با ایجاد تدریجی نهادهای رسمی، به شکلی که در اروپای غربی، صورت گرفته و می‌گیرد. نویسنده کتاب «خاورمیانه جدید» می‌گوید: با توجه به تفاوت اوضاع منطقه از حیث اقتصادی-اجتماعی و سطح زندگی و میانگین درآمد سرانه، «بر ماست که به خاطر پیچیدگی آن، در چهارراه اقتصادی-سیاسی» به آن بنگریم:

۱. راه خلع سلاح؛ ارزیابی پرز این است که خاورمیانه، حدود ۶۰ میلیارد دلار در سال، برای اسلحه هزینه می‌کند و اگر این مبلغ به نصف کاهش یابد، مبالغ هنگفتی برای توسعه اقتصادی بدون این که به امنیت ملی هیچ کشوری در منطقه لطمه وارد کند، آزاد خواهد شد.

۲. راه آب، تکنولوژی و جنگ علیه بیابان‌زادگی؛ هدف این کار «سرسبز نمودن خاورمیانه» جهت تأمین غذای جمعیت فراوان آن است.

۳. راه ارتباطات؛ هدف از این راه حل توسعه ارتباطات در منطقه خواهد بود تا دستاوردهای مترتب بر نزدیکی جغرافیایی، وهمی خیالی نباشد.

۴. راه گردشگری؛ پرز-همچون بسیاری از طرفداران «همکاری اقتصادی»- به جنبه سیاسی گردشگری، علاوه بر جنبه اقتصادی آن اعتقاد دارد، چون جهانگردی، نیازمند و نشان دهنده نوعی استقرار است. افزون بر این، او باور دارد که رشد گردشگری، در پی ریزی استقرار امنیتی نیز مفید است.

۵. محدود کردن سلاح: از «اقتصاد رویارویی» به «اقتصاد صلح»

پروژه «خاورمیانه جدید» با این ملاحظه آغاز می‌گردد که بسیاری از گرفتاریهای منطقه

ناشی از مسابقه تسلیحاتی ای که به هدر رفتن منابع گسترده مالی در خرید اسلحه و جنگ افزارهای جنگی و نوسازی آنها منجر می شود، می باشد. پرز معتقد است مسابقه تسلیحاتی علت افزایش میانگین بدهیهای خارجی کشورهای منطقه است.^{۲۱} وی، برای حمایت از پروژه منطقه ای اش که به کاهش هزینه های تسلیحاتی منجر خواهد شد، اطلاعاتی آماری ارایه می کند:

- میانگین آنچه کشورهای منطقه، برای دفاع هزینه می کنند حدود ۱۷ درصد از کل در آمد ملی آنهاست؛ و در سوریه - مطابق منابع پرز - به ۵۰ درصد و در اسرائیل به ۲۶ درصد می رسد. اما منابع دقیق تر دیگری، اسرائیل را در رده نخست کشورهای منطقه، از حیث درصد هزینه های نظامی، از تولید ناخالص ملی، قرار می دهد.

- جنگ لبنان (حمله اسرائیل در سال ۱۹۸۲) چهار میلیارد دلار به اسرائیل تحمیل کرد.
- هزینه جنگ دوم خلیج فارس به حدود ۶۷۶ میلیارد دلار رسید که این، جدای از ویرانی و نابودی ای است که بر عراق و کویت، تحمیل شد.

- هر روز جنگ برای اسرائیل، حدود یک میلیارد دلار هزینه در بر دارد و این، بدون محاسبه ویرانی تأسیسات زیر بنایی می باشد.

- علاوه بر خسارتهای مستقیم، نزاع اعراب - اسرائیل، خسارتهای غیر مستقیم کلانی را در بر دارد، مثل آنچه که نتیجه حذف داد و ستد میان کشورهای همسایه، نصیب اقتصاد می شود و نیز خسارت در روزهای کاری ناشی از فراخوانی سربازان ذخیره یا محافظت از ارتشهای بزرگ، و همچنین کاهش سطح بهره برداری ناشی از تأمین بودجه تسلیحاتی. پرز، این وضعیت را علت اصلی تشدید فقر در کشورهای منطقه می داند، به طوری که میانگین درآمد سالیانه هر فرد، معادل ۱۰ درصد میانگین در آمد، در اروپای باختری است.^{۲۲}

۶. «صلح» به مثابه ایدئولوژی کاربردی

«صلح» در طرحهای پرز تنها کلید حل مشکلات منطقه می باشد. چه، این صلح است که فرصتهای زیادی (که از جانب منابع محلی و بیگانه، علاوه بر پشتیبانی محلی و بین المللی،

پشتیبانی می‌شود»، فراهم می‌سازد. «صلح» - در ادبیات «جناح طرفدار صلح» اسرائیلی - تنها محدود به پایان بخشیدن به جنگ و کاهش هزینه تسلیحاتی به نفع جهت دهی بیشتر سرمایه‌ها و تولید ناخالص ملی به سوی توسعه اقتصادی نمی‌شود، بلکه قبل از هر چیز، شامل تلاش برای ایجاد نظامی منطقه‌ای که اسرائیل در مرکزیت و قلب آن جای دارد، می‌گردد. از این روست که اسرائیل به ایجاد صندوق یا بانکی برای توسعه خاورمیانه که از منابع اروپایی، آمریکایی، ژاپنی و درآمدهای نفتی و مبالغی که کاهش تسلیحاتی در پی دارد، تأمین بودجه می‌شود، فرا می‌خواند؛ و این همان فراخوانی است که کنفرانس جهانی اقتصادی آن را برای رشد خاورمیانه و شمال آفریقا (اکتبر ۱۹۹۴) پذیرفته است و پیمان اوسلو بر آن تصریح دارد. مطابق تصور پرز از خدماتی که این صندوق فراهم می‌کند تنها کشورهای بهره‌می‌برند که مرزهایی باز برای تجارت آزاد دارند؛ یعنی از وظایف صندوق توسعه پیشنهادی، اعمال فشار برای از بین بردن اشکال مختلف تحریم اسرائیل از سوی اعراب و اشکال مختلف درنگ و تعلل در تعامل اقتصادی با آن است و بلکه از وظایف آن تضمین گشودن بازارهای عربی به صورت آزاد بر روی کالاها، خدمات و سرمایه‌های اسرائیل هم می‌باشد.

«صلح» یعنی ایجاد نظام اقتصادی منطقه‌ای هماهنگ با «منطق عصر»، آن گونه که بعد از جنگ دوم جهانی رخ داد، به طوری که توجه به ایجاد بلوکهای اقتصادی، سرعت یافت و بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، عمق یافت؛ و اتحادیه اروپا دریافت که باید بازارهایش را بر روی کشورهای شرقی بگشاید. آمریکا، کانادا و مکزیک نیز بعد از ایجاد منطقه‌ای آزاد تجاری تلاش می‌کنند که فعالیت‌هایشان را به سوی آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی گسترش دهند. تایلند، سنگاپور، سریلانکا، اندونزی، تایوان، ویتنام و کره جنوبی هم به ایجاد بازار مشترک پرداختند. علاوه بر این که چین و هند هر کدام مستقلاً، بازار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند. پرز، از این مطلب نتیجه می‌گیرد که خاورمیانه نمی‌تواند از وضعیت جدید بین‌المللی به دور باشد، چرا که در دنیای امروز بر روابط بین‌المللی، «اقتصاد، و نه درگیریهای نظامی و سیاسی»، حاکم است.^{۲۴} از اینجا مشخص می‌شود که کارکرد اصلی پروژه «نظام منطقه‌ای» خاورمیانه آماده سازی شرایط ادغام فراگیر و گسترده منطقه در نظام

سرمایه داری جهانی سازگار با لوازم تراکم آن و مشارکت در کاهش بحرانهای آن، می باشد. پرز، در بیان درک کاملش از کارکردهای پروژه منطقه ای اش در زمینه تعمیق ادغام خاورمیانه در نظام سرمایه داری جدید، مطرح می کند که سازماندهی مجدد جهان، به سمت نظام اقتصادی دو طبقه ای می باشد: طبقه قاعده، از مجموعه های منطقه ای تشکیل می شود و شرکتهای چند ملیتی و سازمانهای بین المللی، طبقه بالاتر را تشکیل می دهند. بنابراین، حاکمیت دولت با قانون بین المللی مقید می گردد و جهان، تشکیلات فرا منطقه ای (مثل سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و...) را به عنوان نظامهای سیاسی، می پذیرد.^{۲۴}

بنابراین، «صلح» و «همکاری اقتصادی»، دو پایه ایدئولوژی ای را تشکیل می دهند که هدفش، انتقال منطقه به نظام نوین منطقه ای (که اسرائیل در آن عضو فعال است) و گسترش ارتباط خاورمیانه با بازارهای نظام سرمایه داری در وضع کنونی، است. اما «صلح» همزمان با اهداف خاص خود، ابزار «تکنوکراسی» برای وحدت بخشی به کشورهای خاورمیانه در یک بازار مشترک می باشد، زیرا به گمان پرز، «بازار» بیش از دولتهای فردی اهمیت دارد و سرعت (کیفیت) از کمیت مهمتر است و فضای رقابتی از مرزهای قدیمی، مهمتر می باشد. این اقدامی است که نظام سرمایه داری جهانی در وضع کنونی اش، آن را از مناطق «جهان سوم» یا مناطق «جنوب» و نیز مناطقی که شوروی سابق را تشکیل می دادند و یا تحت نفوذ او بودند، می طلبد.^{۲۵}

اسرائیل مدعی تملک چیزی است که به او صلاحیت می بخشد تا نقش خاصی را در برابر گسترش «ادغام» منطقه در نظام سرمایه داری جهانی در شکل تازه اش ایفا کند و این بعد از دست دادن نقش سنتی اش به مثابه سرنیزه ای در مقابله با «خطر کمونیسم» شوروی و رویکردهای آزادی بخش متحد عربی (بدون اینکه به معنای از دست دادن نقش هم پیمان نخست آمریکا در منطقه باشد) می باشد. از اینجاست که اسرائیل خود را به مراکز نظام سرمایه داری جهانی به اعتبار اینکه «موتور» یا محرک منطقه ای عملیات «ادغام» مطلوب می باشد، معرفی می کند. از این دیدگاه، تعیین کارکردهای پیام «بازار»، «رقابت»، «مرزهای

باز، «سرعت»، «تجارت آزاد» و «دموکراسی» (به مفهوم لیبرالیسم اقتصادی، که ادغام فراگیر در نظام سرمایه داری جهانی را می طلبد) مشخص می شود، به اعتبار اینکه پیامی است که قابلیت اسرائیل و آمادگی آن برای بر عهده گرفتن نقش «موتور» محرک گسترش «ادغام» منطقه در بازار سرمایه داری جهانی از یک سو و حفظ روابط متمایز (اسرائیل) با مراکز سرمایه داری جهانی و گسترش این روابط از سوی دیگر را مطرح می کند.

پرز، معتقد است علت مسایل اقتصادی خاورمیانه در دو پایه متجلی می شود: «هزینه بالای دفاعی (نظامی)، و مرزهای بسته». او معتقد است که «صلح» این دو فرضیه را تغییر خواهد داد. «صلح»، تنها راه رویارویی با دو خطری است که به گمان پرز - نفت را تهدید می کنند، به این اعتبار که نفت «خون حیاتی اقتصاد نوین» می باشد. آن دو خطر، سلاح هسته ای و بنیادگرایی دینی است. همه اینها بار دیگر نگرش به منطقه را به عنوان «نظام اقتصادی منطقه ای» و آغاز سازماندهی آن، به عنوان یک «وحدت اقتصادی» و ایجاد تغییر اساسی در مسایل اقتصادی آن، با همه آنچه را که بر آن مترتب است را می طلبد، مواردی از قبیل ایجاد پروژههای مشترک، تأسیس ایستگاههای انرژی، شیرین کردن آب، تأسیسات زیر بنایی ارتباطات، توسعه و مدرنیزه کردن کشاورزی و صنعت و گردشگری، گشودن مرزها و تشویق به رقابت.^{۲۶}

۷. منابع بودجه نظام نوین منطقه ای

پرز، سه منبع اصلی را برای تأمین بودجه عملیات تغییر ساختار اقتصادی منطقه مطرح می کند:

الف. منابعی که به خاطر کاهش هزینه های تسلیحاتی در منطقه فراهم خواهد شد و معتقد است کاهش هزینه های تسلیحاتی به $1/3$ یا نصف، موجب آزاد شدن ۲۰ میلیارد دلار سرمایه برای برقراری «صلح منطقه ای» می گردد؛

ب. منابعی را که کشورهای نفتی برای توسعه اقتصادی منطقه تقدیم خواهند کرد (پیشنهاد وی، حدود ۱۰ درصد از درآمدهای نفتی است)؛

ج. کمکهایی که اروپا و ژاپن و تا حدودی آمریکا خواهند نمود.

شیمون پرز انتظار دارد از آنجا که اروپا بزرگ‌ترین بازار در جهان است و ۳۵ درصد تولید جهانی و ۴۵ درصد داد و ستد بین‌المللی را داراست، بار مسئولیت بیشتری را در تأمین هزینه منطقه‌ای بر عهده بگیرد. پرز، پیشنهاد اروپا برای ایجاد بازار شرقی، به موازات بازارهای منطقه غرب عربی (مغرب، الجزایر و تونس) که کشورهای چون مصر، سوریه، اردن، لبنان، اسرائیل و فلسطین در آن شرکت خواهند کرد را مد نظر قرار می‌دهد و به نقش «شرکتهای بزرگ بین‌المللی که از طریق سرمایه‌گذاری در منطقه، ممکن است رؤیای ما را به حقیقت تبدیل کنند»، اشاره می‌کند.^{۲۷}

۸. شرایط سیاسی برای ایجاد «خاور میانه جدید»

چنان که دیدیم پرز برای اقتصاد اهمیتی فوق‌العاده قائل می‌شود. تلقی او این است که نقش اقتصاد در آینده از نقش سیاست، در تأثیر گذاری بر روابط بین‌المللی، بیشتر خواهد بود.^{۲۸} او در پرتو این فرضیه، مبنای حل نزاع اعراب-اسرائیل را به طور کلی و نزاع فلسطین-اسرائیل را به طور خاص، مورد مناقشه قرار می‌دهد. او درک می‌کند که «بدون پیشرفت در حل مشکل فلسطین، نزاع اعراب-اسرائیل، راه حل ندارد» و معتقد است: «تا زمانی که این سازش انجام نگیرد، مشکل خواهد بود- اگر محال نباشد- که خاور میانه جدید شکل گیرد». بنابراین، بررسی «مؤلفه‌های اساسی مشکل فلسطین» را پیشنهاد می‌کند و آن را در مرزها، سازماندهی (یا ساختار سیاسی) و دولت، تعیین می‌کند. او سپس آن «مؤلفه‌ها» را به شرح زیر، مورد بررسی قرار می‌دهد:

۱.۸. مرزها

پرز، بر این باور است که مرزهای آینده (یعنی مرزهای اسرائیل)، مشکل‌ترین جنبه‌های سازش سیاسی می‌باشد. او خود را از معتقدان به این اصل می‌داند که ممکن نیست «ملتی بر ملتی دیگر بر خلاف اراده اش حکومت کند». اما این امر، این مسؤول اسرائیلی را از موضع

گیری بر اساس تصویر مرزها، طبق پراکندگی کنونی جمعیت (در تابستان ۱۹۹۳) یعنی پذیرش موضعی که ملت فلسطین را به پذیرش سیاست اسکان اسرائیلی فرا خواند، منع نمی‌کند. بنابراین، وی در توجیه موضع راهبردی اسرائیل در مورد خط «دفاعی» مقابلش «که بهتر است از رود اردن آغاز شود»، تأکید می‌کند، و این موضع تا هنگام برطرف شدن ترسهای اسرائیل در برابر هر «تجاوز احتمالی علیه کمر بند تنگ کشور»، حفظ خواهد شد. او اضافه می‌کند: «ترسیم مرزها، قبل از پیمان مسبوق بر تعیین کیفیت آن مرزها، ممکن نیست». مرزهایی که پرز می‌خواهد، «مرزهای راحت» (soft borders) می‌باشند که به تعبیر او، مرزهای «راحت»، یعنی همان مرزهای باز برای اجازه حرکت به «اشخاص، کالاها و افکار، همچنین آزادی عبور و مرور و انتقال». چنان که به «حل مشکل آب و توسعه گردشگری، در سطحی گسترده»، به اضافه توسعه کشاورزی و صنعت، که رقابت در بازارهای جهانی را ممکن می‌سازد نیز کمک می‌کند. وی، از «مرزهای راحت» دفاع می‌کند، به این اعتبار که از منظر دینی، حائز اهمیت می‌باشد؛ زیرا، در زمانی که اسرائیل بر بقای قدس فقط تحت سلطه خودش پافشاری می‌نماید کاملاً اهمیت این شهر را برای مسیحیان و مسلمانان، به اضافه یهودیان می‌فهمد چنان که از تفسیر پرز از مرزهای «راحت» بر می‌آید، این مرزها از آن جهت که مناطق عربی گسترده‌ای را به صورت عاری از سلاح می‌خواهد، دارای ابعادی راهبردی هستند، آن چنان که در پیمان کمپ دیوید، که به خلع سلاح صحرای سینا انجامید، رخ داد. بنابراین خلع سلاح کرانه غربی و نوار غزه (به استثنای مناطق امن اسرائیل)، به مثابه یکی از شرطهای ضروری صلح اسرائیل می‌باشد.^{۲۹}

۲.۸. ساختار سیاسی

پرز، اصرار دارد که مرزهای «راحت» توافقی نه فقط بر سر مسایل امنیتی بلکه بر سر ساختار سیاسی ای است که در مناطق فلسطینی تشیل خواهد شد. وی، مشخص می‌سازد که کنفدراسیون اردن - فلسطین، همان ساختار سیاسی ای است که با آن مناطق بیشترین تناسب را دارد. روشن است که هدف کنفدراسیون طرح شده در اینجا، قطع راه ایجاد دولت

فلسطینی است، نه ایجاد کنفدراسیونی بین دو دولت مستقل. تلقی پرز آن است که ساختار بسیار مناسب از دید اقتصادی همان ساختار «بنیلوکس» (اتحادیه گمرکی) اردن-فلسطین-اسرائیل می باشد. بنابراین، «مثلث اقتصادی، سقف این ساختار است و چهارچوب دو جانبه، زمینه و قاعده». از خلال این اقدام، کرانه غربی خلع سلاح باقی می ماند و ارتش کنفدراتیو، در شرق رود اردن که «عمق راهبردی» اسرائیل را تأمین می کند، موضع می گیرد.^{۳۰} برای توجیه این موضع، پرز، بر این فرض است که دولت مستقل فلسطینی در آینده از جانب اردنیها، با نگرانی پذیرفته خواهد شد و با رویارویی شدید از جانب اسرائیلی ها مواجه خواهد شد. بنا به نظر او، شک و تردیدهایی هم در باب توانایی دولت فلسطین- که بر زمینی کوچک و دارای مشکل ایجاد خواهد شد- و هم در ماندگاری و توسعه آن وجود دارد.

۳. ۸. نظام حکومت

فرض پرز، بر وجود رابطه داخلی میان کنفدراسیون و دموکراسی است، از آن جهت که اولی، بر بی مرکز بودن بنا شده است و معتقد است تحولات اخیر دموکراسی در اردن، این کشور را برای کنفدراسیتوتیه آماده کرده است. تلقی وی این است که بهترین روش رویارویی با جنبش «حماس»، همان انتخابات است، «چون نبود دموکراسی، در تغذیه رشد بنیادگرایی که استقرار رژیمهای موجود در دنیای عرب را تهدید می کند، سهیم است». (اما این موضع اسرائیل، بعد از عقب نشینی اسرائیل از مناطق مسکونی فلسطین، که به عنوان پیش شرط و مقدمه اجرای انتخابات مطرح شد و نیز در پیمان اسلو، تغییر کرد). وی معتقد است دموکراسی می تواند ایجاد روابط حسن هم جواری را میان «دولتهایی که در هویت قومی و فرهنگی شان اختلاف دارند»، تضمین نماید.^{۳۱}

کتاب «خاورمیانه جدید» توجه ویژه ای به حل نزاع فلسطین-اسرائیل به عنوان پیش شرط ایجاد نظام منطقه ای دارد. اما اصولی که برای سازش تعیین می کند، ویژگیهای قبلی سیاست حزب کارگر اسرائیل را از زمان طرح پروژه ایگال آلون وزیر خارجه اسرائیل در آن

زمان (۱۹۶۷) تا امضای پیمان «اعلامیه اصول» در سپتامبر ۱۹۹۳ با خود دارد.^{۳۲} این اصول، تشکیل دولت مستقل فلسطینی را استثنا می‌کند و بر بقای سیطره اسرائیل بر قدس و شهرکها، پافشاری می‌کند و حق ملت فلسطین در بازگشت به وطن را رد می‌نماید. بنابراین، پروژه «همکاری» اقتصادی و امنیتی و ایجاد «خاورمیانه جدید»، متضمن عدم توجه کافی سیاسی به مبانی همتایی و همسانی و یکسونگری است که از نیاز اسرائیل به ادغام منطقه‌ای در نظام نوین خاورمیانه ناشی می‌شود و بدون آنکه این واقعیت مد نظر قرار گیرد که جهان عرب نیز دارای نیازهایی با اولویتهای مختلف می‌باشد. مثلاً دعوت به خلع سلاح و توقف مسابقه تسلیحاتی در منطقه، با توجه به یک تاز بودن اسرائیل در سلاح هسته‌ای و پافشاری اش بر برتری کیفی، چندان قانع کننده نیست. فرایند «صلح» نیز، با توجه به پافشاری اسرائیل بر حاکمیت «واحد» بر قدس و رد دولت مستقل فلسطینی در سایه سیاست متکی بر ادامه و گسترش شهرک سازی در کرانه غربی و نوار غزه، همچنان بی محتوا و مبهم باقی خواهد ماند.^{۳۳}

۹. جمع بندی پروژه «خاور میانه جدید» پرز

کتاب «خاورمیانه جدید» از بعد منطقه‌ای پیمان «اعلام اصول» فلسطین - اسرائیل پرده بر می‌دارد و تا حد زیادی راهبرد نیروهای جمعی را که حزب کارگر اسرائیل و نیروهای سیاسی هم پیمان با آن به گونه‌ای نماینده آنها هستند، منعکس می‌کند. فرمولهای پروژه منطقه‌ای پرز، به اعتبار اینکه سیاسی و رسمی هستند، همچنان مورد توجه ویژه بوده و در قالبهای مختلف طرح می‌شوند. شاید بارزترین این فرمولها، فرمولی است که یوسی بیلین، به عنوان معاون وزیر خارجه اسرائیل و رییس هیأت اسرائیلی در کمیته مذاکرات چند جانبه مطرح نموده، که خلاصه آن چنین است: «اینها، رؤیای ما برای خاورمیانه هستند: مرزهای باز، همکاری اقتصادی که به رشد اقتصادی منجر می‌شود و آزادی حرکت برای اشخاص و تولیدات و خدمات، از طریق مرزها».

بیلین توضیح می‌دهد که اسرائیل به «رشد شبکه‌ای از ارتباطات منطقه‌ای که با تأسیسات زیربنایی آغاز گشته است، چشم دوخته است: اتوبانها، راههای هوایی و دریایی،

لوله‌های آب و شبکه‌های برق، که شکل شبکه‌ای گسترده از شرق به غرب و از شمال به جنوب را به خود می‌گیرد». او اضافه می‌کند: «مرکزیت همکاری اقتصادی منطقه‌ای در رابطه با طرح خاورمیانه جدید در موارد زیر متجلی می‌شود: ایجاد فضای تازه و تشویقی برای مقاطعه‌کاران (Private entrepreneurs) و برای شغل‌های سرمایه‌گذاری، به منظور توجه به توسعه اقتصاد خاورمیانه. ما به تشکیل پروژه‌های مشترکی چشم‌اندوخته‌ایم که بتواند از منابع طبیعی و علم برای گسترش تبادل تجاری میان کشورهای منطقه کمک بگیرد. پروژه‌هایی که بتواند از این منطقه به اقتصاد صنعتی در آمریکای شمالی و اروپا و همچنین در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، گسترش یابند.»^{۳۴} شاید تحولات عمده‌ای که اوضاع محلی و منطقه‌ای و متغیرهای بین‌المللی شاهد آن بودند مشوق بزرگ اقدام پرز، در آشکار ساختن پروژه‌اش بوده است. چنان‌که دیدیم این پروژه، بر دیدگاه مشخص ساختار و افق‌های تحول وضعیت اقتصادی-سیاسی در اسرائیل و منطقه مبتنی است. همچنین به سبب بستری که این پروژه در آن طرح‌گشت و تیرگی‌های موجود میان برخی از عناصر اصلی آن، بعید نیست که تعدیلهایی (که گاه موقت هستند، گاه حاشیه‌ای و گاه ریشه‌ای و فراگیر)، در پروژه راهبردی مذکور رخ دهد.

۱۰. ارزیابی طرح نظام منطقه‌ای پرز

ملاحظه در مسئله استناد پرز در کتاب «خاورمیانه جدید»، مشخص می‌سازد که او در طرح اندیشه «نظام نوین منطقه‌ای»، به نمونه مجموعه اروپایی متکی است نه به نمونه گروه آمریکای شمالی در داد و ستد آزاد. چون قصد پرز از این پروژه، تنها گشودن مرزها در برابر تبادل بازرگانی و انتقال کالا و افراد نبوده است، بلکه - علاوه بر این، چنان‌که بیان تفصیلی پروژه‌اش آن را توضیح داده است - هدفش، پیشرفت تدریجی به سوی شکلی از اشکال فدرالی است که متضمن تشکیل نهادهای خاورمیانه‌ای جهت شکل دادن سیاستها و رویکردهای واحد در چند زمینه حیاتی (مثل اقتصاد، آب، امنیت، سیاست خارجی)، می‌باشد. به بیان دیگر، آنچه را که پرز در کتاب اخیرش مطرح می‌کند، همان پروژه چند بعدی «ادغامی» است،

نه پروژه ای که حدودش در ایجاد «منطقه تبادل آزاد تجاری»، یا تشکیل «بازار مشترک»، منحصر می شود. بنابراین، برخی، طرح اندیشه «ایجاد سیستمی در خاورمیانه، به سبک کنفرانس امنیت و تعاون در اروپا» توسط پرز را نشانه چشم پوشی او از منطق همکاری منطقه ای طبق نمونه «مجموعه اروپایی» به نفع «منطق» همکاری طبق نمونه «کنفرانس امنیت و تعاون در اروپا» تلقی می کنند؛ نمونه نخست، حالت دولتهایی را ارایه می کند که «می خواهند برای ساختن آینده ای مشترک، از جنگ خارج شوند که در بستر آن، کنار گذاشتن حاکمیت‌های ملی قرار دارد، اما حالت دوم، در اصل، فرمولی است برای برخورد با جنگ سرد و نتایج آن و تا حدودی ناشی از آن».^{۳۵} در در چارچوب فکری و اجرایی پروژه یا راهبرد «نظام نوین منطقه ای» و روش شناسی آن ملاحظات زیر می تواند راه گشا باشد:

نخست: چارچوب «ایدئولوژیکی» (چون مفاهیم و رویکردهای مکتب اقتصادی لیبرالیسم جدید که در دهه هشتاد به وجود آمد، به کار گرفته است)، که از سطوح و زمینه های مختلف روابط اقتصادی و سیاسی استقبال می کند. (یعنی پروژه های مشترک ساده و محدود و نیز بزرگ و گسترده و همچنین سازمانهای مختلف تجاری را در بر گیرد).

دوم: پروژه ای است که آینده منطقه را از خلال ایجاد روابط دو جانبه با کشورهای عربی و کشورهای همسایه (در ابعاد به هم وابسته اقتصادی و سیاسی)، می بیند و به رغم ادعای آن، پروژه ای نیست که راه حل‌های منطقه ای برای مشکلات منطقه را با ویژگیهایش، امکاناتش، تاریخش و روابط داخلی و خارجی آن، مطرح نماید.

سوم: چهارچوب آن بر اساس اندیشه مرحله ای پایه ریزی شده، چنان که طرفداران اسرائیلی یا بین المللی پروژه (متشکل از آمریکایی ها و اروپایی های غربی و اخیراً ژاپنی ها و عربها) نیز توضیح می دهند. یعنی پروژه، طرحی نیست برای اجرای دفعی و آنی و یا به شیوه واحد با همه طرفهای مسؤول. (یعنی ممکن است با طرفی، با سرعت حرکت کند و با طرف دیگر، بسیار کند، و حد اقل برای مدتی، با طرف سوم، رابطه دیپلماسی باقی بماند)، و در تمام سطوح، با یک سرعت نباشد. (بنابراین، به عنوان مثال، با آنکه برای همکاریهای اقتصادی نقش پیش رو و تسهیل کننده را قایل هستند ممکن است اقدامات امنیتی، در بسیاری از مواقع

از اقدامات اقتصادی، پیشی بگیرد).

چهارم: چارچوبی است که محور اصلی آن در ساختار سیاسی، اقتصادی، امنیتی روابط اسرائیل، فلسطین، اردن متجلی می شود، جایی که توجه کنونی و میان مدت اسرائیل و دنیا (آمریکا-اروپا) به آن متمرکز است. شکی نیست که تکیه فراوان به جنبه های محض اقتصادی (از جمله امکانات اقتصادی اسرائیل)، به رغم اهمیت مؤکد این جنبه، موجب غفلت، یا نادیده گرفتن جنبه های راهبردی (سیاسی-امنیتی) می شود، که چه بسا در همین مدت مورد نظر، برای اسرائیل، از اهمیت بیشتری برخوردار است. □



پاورقی ها:

۱. جمیل هلال، استراتژی اقتصادی اسرائیل در خاورمیانه، ترجمه سیدحسین سیدی وامیر سلیمانی رحیمی، مشهد: موسسه چاپ انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۱، ص ۱۳.
۲. حسین سیف زاده، اصول روابط بین الملل، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱، ص ۲۵۳.
۳. هلال، پیشین، ص ص ۱۴-۱۳.
۴. همان، ص ص ۱۱۰-۱۰۹.
۵. همان، ص ص ۱۱۲-۱۱۰.
۶. حلمی عبدالکریم الزعبی، «دراسات»، شماره ۴، ۱۹۸۷، ص ۳۷.
۷. هلال، پیشین، ص ص ۱۱۴-۱۱۲.
۸. همان، ص ص ۱۶-۱۴.
۹. همان، ص ص ۲۶-۲۵.
۱۰. شیمون پرز، «اقتصاد بلحدوده»، الهلف، جلد ۲، ۱۹۸۹، ص ص ۶۴-۴.

11. Shimon Peres, *The New Middle East*, Dorset: Element Books, 1993.
12. Ruth Arael, See Hirsch & Alfred Forias, *The Economies of Peace Making*, London: Macmillan Press, 1983, pp. 4-5, 136.
13. Peres, *op.cit.*, p. 62.
14. *Ibid.*
15. *Ibid.*, p. 63.
16. *Ibid.*, pp. 63-64, 175.
17. *Ibid.*, pp. 64-66.
18. *Ibid.*, p. 66.
19. *Ibid.*, pp. 72-74.
20. *Ibid.*, p. 73.
21. *Ibid.*, pp. 88-89.
22. *Ibid.*, p. 94.
23. *Ibid.*, pp. 94-96.
24. David MacDowall, *op.cit.*, p. 655.
25. Shimon Peres, *op.cit.*, p. 99.
26. *Ibid.*, pp. 102-103.
27. *Ibid.*, p. 111.
28. *Ibid.*, p. 156.
29. *Ibid.*, pp. 169-171.

30. *Ibid.*, pp. 172-174.

31. *Ibid.*, p. 179.

۳۲. منیرالله طارق الموسی الهور، مشاريع التسويه للقضیه الفلسطينیه ۱۹۸۵-۱۹۴۷، عمان، منشورات الجلیل للنشر، ۱۹۸۶.

۳۳. شیمون پرز، الحیاة، ۱۳/۷/۱۹۹۴.

34. Yossi Beilin, *A Vision of the Middle East*, Tokyo, December 15, 1993, pp. 4-6.

۳۵. هلال، پیشین، ص ۱۵۰-۱۴۹.



فهرست منابع فارسی و عربی (کتاب و مقالات):

- حسین سیف زاده، اصول روابط بین الملل، تهران: نشر میزان، ۱۳۷۹.
- جمیل هلال، استراتژی اقتصادی اسرائیل در خاور میانه، ترجمه سیدحسین سیدی و امیر سلمانی رحیمی، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۱.
- منیر لله طارق الموسی الهور، مشاريع التسويه للفلسطينيه ۱۹۸۵-۱۹۴۷، عمان، منشورات الجلیل للنشر، ۱۹۸۶.
- حلمی عبد الکریم الزعبی، دراسات، شماره ۴، ۱۹۸۷: ۳۷.
- شیمون پرز، اقتصاد بلحدود، الهلف، ج ۶، ۱۹۸۹: ۴-۶۴.

فهرست منابع لاتین (کتاب و مقالات)

- Peres, Shimon. *The New Middle East*, Dorset: Element Books, 1993.
- Arad, Ruth, Seev Hirsch & Alfred Tovias, *The Economics of Peace Making*, London: Macmillan Press, 1983.
- Beilin, Yossi *A Vision of the Middle East*, Tokyo: December 15, 1993: 4-6.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی